باسمه تعالی

درس شماره

۱/۰۹/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - آیه نبأ

**خبر واحد(استدلال بر آیۀ نبأ)**

**مفهوم وصف و لقب**

عرض کردیم که در مورد مفهوم وصف و لقب شهید صدر می‌فرمایند که وصف، لقب اینها مفهوم دارند نسبت به شخص الحکم و انتفاء حکم که در آنها هست انتفاء شخص الحکم است خب ما این را بررسی کردیم یک کلامی مرحوم آقای خوئی، مرحوم آقای بروجردی و به تبع این بزرگواران حاج آقا دارند که در متعارف موارد وصف مفهوم به نحو سالبه جزئیه دارد کلامی که

پرسش: در متعارف موارد؟ ... پاسخ: بله در متعارف موارد، همیشگی نیست بعضی مواردش هم اشاره کردم مثلاً در جایی که متعرض فرد خفی باشند یا سؤال از یک موردی باشد اینها مفهوم به نحو سالبه جزئیه هم ندارد خب بحث این هست که این مفهومی که آقایان می‌گویند مراد از سالبه جزئیه انتفاء شخص الحکم است یا انتفاء سنخ الحکم را می‌گویند. انتفاء شخص الحکم را واضح هست. انتفاء سنخ الحکم را می‌گویند ولی به نحو سالبه جزئیه. حالا تحلیل حقیقت این مطلبی که آقایان می‌گویند به اینکه چطوری این مطلب از جهت منطقی درست باشد را امروز می‌خواهیم در موردش صحبت کنیم برای روشن شدن اشکال یک مقداری یکی دوتا از بحثهای سابق را که مطرح کرده بودیم یک مقداری تکرار می‌کنیم بحثهایی که سالهای قبل داشتیم. یک بحث، بحث ملاک در اقتناس مفهوم و مفهوم‌گیری هست شهید صدر دوتا ملاک ذکر می‌کند ملاک دومش بماند که مورد بحث ما در اینجا نیست ملاک اولی که ایشان ذکر می‌کند دوتا رکن دارد یکی اینکه هر جمله‌ای که بخواهد مفهوم داشته باشد مفهوم شرط، غیر شرط البته ایشان بحث را در آغاز مفهوم شرط بحث کرده ولی بحث مربوط به مفهوم شرط نیست بحث کلی است می‌خواهد مفهوم شرط را برایش تطبیق کند. ایشان می‌فرمایند

ضابطه مفهوم‌گیری این هست که اولاً جمله ما دالّ بر نسبت توقفیه باشد یعنی توقف حکم را بر آن چیزی که می‌خواهیم نسبت به او مفهوم بگیریم استفاده بشود. مثلاً در جمله شرطیه‌ای که «إن اکرمک زید فأکرمه» ما در واقع توقف وجوب اکرام زید، مثلاً «إن جائک زید فأکرمه» حالا مثال بزنیم که راحت‌تر باشد توقف وجوب اکرام بر مجئ زید را استفاده کنیم نسبت توقفیه اصلاً یعنی نسبت سلبیه، نسبت توقفیه یعنی یک نسبت مزدوج از یک نسبت وجودی و یک نسبت عدمی

پرسش: این همان علیت ... پاسخ: نه به علیت و اینها ربطی ندارد اصلاً هیچ علیت لازم نیست باشد. بحث این هست که اگر این شرط تحقق پیدا کند جزاء تحقق پیدا کند، این یک نسبت. یک نسبت اگر شرط نباشد جزاء تحقق پیدا نکند. نسبتی که یک جنبه منفی در آن خوابیده باشد این نسبت توقفیه هست. نسبت توقفیه حالا بحث انحصار را از اصلاً وارد کلام نکنید. بحث نسبت توقفیه نسبتی هسته که مزدوج هست از یک نسبت اصلی و یک نسبت منفی، مفهوم نفی باید در نسبت خوابیده باشد تا بشود نسبت توقفیه که ما آنجا حالا یک بحثهای شکلی می‌کردیم که این ضابطه مفهوم نیست که منطوق ما این شکلی باید باشد تا مفهوم باشد این خود مفهوم است اگر ما نسبت توقفیه را ... حالا این را ما نمی‌خواهیم وارد آن بحثهایش بشویم خیلی مهم نیست که این خصوصیتی در منطوق هست که دالّ بر مفهوم هست یا خود مفهوم هست؟ اینها خیلی مهم نیست به هر حال اصل مطلب، مطلب درستی است که برای اینکه جمله دالّ بر مفهوم باشد باید نسبت جمله، نسبت توقفیه باشد یعنی جنبه منفی در آن خوابیده باشد این یک نکته، نکته دوم اینکه موقوف ما سنخ الحکم باشد نه شخص الحکم. چون اگر موقوف شخص الحکم باشد با انتقاء آن شرط مثلاً آن شخص حکم منتفی می‌شود ولی ما می‌خواهیم سنخ حکم را منتفی بدانیم.

خب در تمام عبارتهایی که مفهوم می‌خواهیم بگوییم هر دو رکن باید بررسی بشود که دالّ بر نسبت توقفیه چیست؟ نکته دوم دالّ بر شخص الحکم چیست؟ آن نسبت توقفیه را حالا نمی‌خواهیم بحث کنیم که دالّش دالّ هست؟ نیست؟ ولی عمده این

هست که آن دالّ بر شخص الحکم چیست؟ عرض کردم شهید صدر کلام را در دو مقام فرموده بحث باید بکنیم در تقریرات آقای هاشمی مقام دوم را اصلاً بحث نکرده در تقریرات آقا شیخ عبدالّساتر این مقام دوم هست حالا من نمی‌خواهم وارد بحث شهید صدر بشوم. این یک نکته، حالا داشته باشید من در موردش بعد صحبت می‌کنم. نکته دوم اینکه یک کلامی مرحوم نائینی دارد در بحث ادوات عموم که آیا در ادوات عموم هم استفاده عموم متوقف هست بر اجرای مقدمات حکمت در مدخول ادوات یا نه؟ «کل عالم یجب اکرامه» آیا ما باید در عالم مقدمات حکمت جاری بکنیم؟ یا در عالم مقدمات حکمت جاری نکنیم؟ خب مرحوم نائینی عقیده‌اش این است که مقدمات حکمت باید در مدخول اجرا بشود تا ادوات عموم دالّ بر عموم باشد حاج آقا این مطلب را اینجا متعرض می‌شدند می‌فرمودند که اینکه شما بخواهید در ادوات عموم در مدخولش مقدمات حکمت جاری کنید برای چی می‌خواهید جاری کنید؟ برای اینکه عمومیت استفاده‌کنید؟ ببینید کلمه عالم را شما یک موقعی می‌گویید عالم می‌تواند بر عالم عادل اطلاق شود این یعنی چی؟ بر عالم عادل اطلاق شود؟ یعنی مراد از عالم خصوص عالم عادل باشد؟ اینکه قطعاً مجاز است عالم هیچ وقت مدلولش نمی‌‌تواند عالم عادل باشد عالم وضع شده برای طبیعی عالم و اطلاق عالم و اراده عالم عادل مجاز است بله عالم وضع نشده بر اینکه حتماً از موضوع جمله عادل اراده شده باشد ممکن است عالم را با قیدی که کنارش می‌گذاریم به یک حصه خاصی تخصیص دادیم یعنی کنار عالم اگر عادل شما گذاشتید منافات با مفهوم عالم ندارد عالم مفهومی نیست که با تقیید به عادل تنافی داشته باشد مقید شدن عالم به عادل مفهوم عالم را خراب نمی‌کند ولی اگر نه چیزی که کنارش نبود عالم تنها بود از این عالم اگر شما عالم عادل اراده کرده باشید یا باید به نحو مجاز در کلمه باشد یعنی از عالم،‌عالم عادل اراده کرده باشید که اصالة الحقیقه نافی‌اش است یا باید از باب تقدیر یک شیئی باشد که یک «و ؟؟؟ ما یعلم جائز» باشد از آن باب باشد که اصالة العدم التقدیر اینها را نفی می‌کند

پرسش: ... پاسخ: اینکه مجاز در کلمه یا از عالم به نحو مجاز در کلمه، عالم عادل اراده بشود که اصالة الحقیقه نافی‌اش است یا از عالم همان عالم اراده بشود ولی یک کلمه‌ای مقدر بگیرید بگویید یک کلمه‌ای در اینجا در تقدیر است یا عادل در تقدیر است اصالة العدم التقدیر آن را نفی می‌کند پس دیگر چیزی نیازی نیست که اینجا مقدمات حکمت برای چی می‌‌خواهد این مطلب را هم من ضمیمه بکنیم ببینید وقتی ما می‌گوییم «العالم واجب الاکرام» اینکه موضوع ثبوتی ما عالم عادل باشد ولی آن چیزی که در اثبات اخذ شده عالم خالی باشد این مخالف وضع هیئت کلام است هیئت کلام دالّ بر حمل محمول بر موضوع هست در جایی که در قضیه معقوله هم محمول و موضوع همین باشد ببینید ما یک قضیه معقوله داریم یک قضیه ملفوظه داریم آن قضیه‌ای که در عالم ذهن متکلّم وجود دارد و با لفظ از او حکایت می‌کند تا مشابه آن قضیه معقوله در ذهن مخاطب هم شکل بگیرد قضیه ملفوظه باید عین قضیه معقوله باشد یعنی اصالة ... این بین قضیه ... این بحث مقام ثبوت و اثبات و آن حرفها نیست بحث این هست که ما فرض کنید که در ذهن‌مان این هست که زید عالم هست برای بیان این مطلب نمی‌توانیم بگوییم عمرو عالمٌ هر لفظی از یک چیزی حکایت می‌کند بین دالّ و مدلول هر چیزی دالّ بر هر چیزی نیست دالّ و مدلول باید از یک سنخ باشند یعنی ... قضیه ملفوظه بر چیزی حکایت می‌کند و دلالت می‌کند که موضوع و محمولش عین این باشد اما اگر موضوع و محمولش چیز دیگری باشد این دلالت نمی‌کند این واضح هست دیگر

پرسش: همان مراد استعمالی‌اش ... پاسخ: بله در مقام مراد استعمالی داریم در مقام مراد جدی و اینها اصلاً کاری نداریم «زید عالم» اگر گفتیم قضیه معقوله باید موضوعش زید باشد محمولش هم عالم باشد اما اگر موضوع عمرو باشد یا محمولش به جای عالم، شجاعٌ باشد این دالّ بر آن نیست هر قضیه ملفوظه‌ای بر یک چیزی دلالت می‌کند. خب این هم چیزهای بدیهی و وجدانی است دیگر این را که حاج آقا در کلام‌شان نیاوردند چون واضح هست که این مطلب چنین است پس

بنابراین اگر ما بخواهیم این قضیه ملفوظه ما از یک قضیه معقوله‌ای حکایت کند که با این الفاظ تفاوت داشته باشد یا باید از باب مجاز در کلمه باید یا مجاز در حذف باشد یا مجاز در اسناد باشد یک نوع دیگر هم هست مجاز در اسناد، مجاز در اسناد آن هم اصالة الحقیقه در هیئت ترکیبیه او را نفی می‌کند همه اینها را اصول الفظیه اینها نفی می‌کند دیگر نیازی به چیز دیگری نداریم

پرسش: ... پاسخ: پس اطلاق، مقدمات حکمت برای چی هست؟ اگر اینها مقدمات حکمت برای چی هست؟ پاسخ این است که مقدمات حکمت برای این هست از اینجا مقدمات حکمت نیاز داریم آن این است که هیئت جمله در جملاتی که موضوعش یک اسم جنس هست دالّ بر این هست که این محمول به نحو قضیه مهمله بر موضوع حمل شده می‌گوییم «الانسان عالم» لازم نیست همه انسانها عالم باشند تا این جمله «الانسان عالم» صدق کند همین مقدار که بعضی از انسانها عالم باشند کافی هست تا «الانسان عالم» صدق کند جمله حملیه، قضیه حملیه موضوع له لفظی‌اش قضیه مهمله است این قضیه مهمله هم با قضیه جزئیه سازگار است هم با قضیه کلیه برای این که این قضیه مهمله قضیه کلیه بشود دو راه وجود دارد یک راه دالّ لفظی هست که ادواتی مثل «کل» و «جمیع» را ما اضافه می‌کنیم خب این قضیه مهمله می‌شود قضیه کلیه، «کل عالم یجب اکرامه» یک موقعی هست نه دالّ لفظی نیست دالّ عقلی هست در آن بحث مقدمات حکمت، یعنی آن چیزی را که ادوات عموم به دلالت لفظیه بر او دلالت می‌کند مقدمات حکمت به دلالت عقلیه بگویید به دلالت عرفیه بگویید بر او دلالت می‌کند یعنی به منزله تعیین سور قضیه است قضیه ما سور به اصطلاح منطقی‌ها قضیه مهمله قضیه غیر مسوره است با «سین» سوردار نیست و با مقدمات حکمت سور قضیه تعیین می‌شود و این که می‌گوییم متکلّم در مقام بیان هست با توجه به این تحلیل معلوم می‌شود در مقام بیان یعنی در مقام بیان سور قضیه یعنی در مقام بیان کم و کیف. یک موقعی هست متکلّم می‌خواهد بگوید عالم فی الجمله واجب الاکرام است الانسان جائز الخطاء نمی‌‌خواهد بگوید همه انسانها جائز الخطاء

هستند فی الجمله می‌خواهد بگوید خطاء در انسان راه دارد یک موقعی هست نه سورش را هم می‌خواهد تعیین کند همه انسان، بعضی از انسانها، جایی که ما می‌دانیم متکلّم در مقام بیان سور قضیه است اینجا عرفاً اگر سور قضیه کلیه باشد می‌‌تواند به سکوت اکتفاء کند برای بیان کلیت سور، این شأن مقدمات حکمت هست خب

پرسش: قبل از اینکه ادوات عموم بیاید بر سر آن عالم نمی‌‌تواینم ... پاسخ: آن بحث اطلاق مقامی یک چیز دیگر است.

خب عرض کنم خدمت شما بنابراین مقدمات حکمت برای این نیست که عالم را مراد از عالم را مثلاً طبیعی عالم باشد عالم اصلاً وضع شده عالمی که قید ندارد عالمی که کنارش هیچ چیزی وجود ندارد مقید به شیئی نشده این عالم موضوع له‌اش طبیعی عالم است حصه‌خاصی از عالم موضوع له‌اش نیست پس بنابراین آن طبیعی که ما می‌خواهیم همین‌جا به دست می‌آید ما همین را می‌خواهیم ما چیزی غیر از این را نمی‌خواهیم پس بنابراین ما برای اثبات اینکه موقوف ما طبیعی است نیازی به بحث جداگانه‌ای نداریم

پرسش: ... از لحاظ کمی مشخص می‌کند ولی از لحاظ کیفی که نمی‌گوید که مثلاً عالمی ... پاسخ: نیازی نیست کل آن را بگوید خود آن مدخول این را می‌گوید بحث سر این هست که عالم را می‌خواهید اصلاح کنید از عالم، عالم عادل اراده کنید این

پرسش: ... ما چطور قبل از اینکه کل بیاید از این عالم اطلاق‌گیری می‌کنیم از عالم می‌گوییم اطلاق دارد پاسخ: اطلاق‌گیری می‌کنیم یعنی چی؟

پرسش: ... هم در کم هم در کیف ... پاسخ: اطلاق‌گیری یعنی چی؟ اصلاً اطلاق‌گیری یعنی دالّ بر عموم من این را می‌خواهم عرض بکنم اطلاق یعنی اینکه دلالت بر عمومیت حکم اما اینکه از عالم طبیعی عالم اراده شده این مطلق

... اقتضای وضع کلام و اصالة الحقیقه در کلام هست همین بحثی که داریم می‌کنیم همین

پرسش: ... پاسخ: نه این را دقت کنید بحث این هست شما می‌خواهید چکار کنید؟ از عالم، عالم عادل می‌خواهید اراده کنید این مجاز است می‌خواهید بگویید نسبت اسناد واجب الاکرام؟

پرسش: نه قبل از اینکه کل بیاید بر سر عالم نمی‌‌شد از عالم اطلاق‌گیری کرد در یک کلامی؟ پاسخ: اطلاق‌گیری یعنی چی؟

پرسش: ... پاسخ: اطلاق‌گیری، لفظ را معنی کنید می‌خواهید چی را با اطلاق اثبات کنید؟

پرسش: ... پاسخ: اطلاق‌گیری به آن ربطی ندارد اطلاق‌گیری این هست که آیا حکمی که روی موضوع آمده روی همه افراد آمده یا نیامده این فرع بعد از حکم است دیگر اگر مراد این هست. مرحوم نائینی اینها را این طوری نمی‌‌خواهند بگویند می‌خواهند بگویند مقدمات حکمت ثابت کنید بگویید عالم طبیعی عالم اراده شده حصه خاصی اراده نشده بحث این است که اراده حصه خاصی از عالم مجاز است. این یک چیزی هست که گاهی اوقات غفلت می‌شود

پرسش: نه ... پاسخ: این مجاز است

پرسش: چرا مجاز باشد؟ پاسخ: مجاز است دیگر از عالم بگوید مراد عالم خاص باشد این مجاز است بحث سر این است. فرض کنید که آن جمله معروف «وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَی الْمَدینَةِ یَسْعی» اینجا مراد از رجل آن حبیب نجار نیست رجل یعنی کلی رجل آن را ما از خارج می‌فهمیم که آن رجل حبیب نجار بوده ولی اگر ما بخواهیم به وسیله کلمه رجل اینکه آن شخص حبیب نجار بوده است را هم افهام کنیم این مجاز است لفظ رجل فقط دالّ بر آن طبیعی رجل است لا اکثر. خب این را داشته باشید این حال بحث مفصلش در بحث مطلق و مقید هست آنها خیلی بحث دارد من نمی‌خواهم وارد آن بحث اعتبارات ماهیت بشوم و خلطی که در آن

بحث اعتبارات ماهیت رخ داده و خیلی از این چیزها از آن تفسیر نابجای اعتبارات ماهیت ناشی شده و اینها نمی‌خواهم وارد بحث بشوم همین مقدار ...

خب بحث این هست که ما در واقع برای اثبات سنخ الحکم بودن حکم نیاز به اثبات چیزی نداریم خب این در جایی که نسبت جمله ما نسبت توقفیه باشد خب مطلب همین طور هست نسبت توقفیه، چون نسبت توقفیه دالّ بر جنبه نفی است. اثبات طبیعت به صرف الوجودش است یک فرد که شما چیز کردید اثبات می‌شود ولی نفی الطبیعیة به این است که کل طبیعت باید نفی بشود بنابراین اگر نسبت توقفیه را از جمله استفاده کردید یعنی آن معنای نفیی را از جمله استفاده کردید خب سلب آن شیء سلب طبیعی حکم هم هست. حالا این نکته را هم من ضمیمه بکنیم این بحثهایی که ما می‌‌خواستیم بکنیم اینها در جایی هست که جمله، جمله اخباریه باشد اما اگر جمله، جمله انشائیه باشد ما مشکل داریم ما یک بحثی داریم که اصلاً جمله انشائیه اثبات سنخ الحکم در آن به دلالت لفظیه امکان‌پذیر نیست این را در همان چیز بحثش را مطرح کردیم الان نمی‌‌خواهیم وارد آن بحث بشویم آن باشد شاید در ادامه عرض کنیم ما فعلاً روی قضیه اخباریه ... جمله خبریه، محمول ما می‌گوییم «زید واجب الاکرام» مثلاً «إن جا‌ء» این واجب الاکرامی که هست دالّ بر سنخ الحکم است دالّ بر طبیعی حکم است اگر نسبتی که در جمله استفاده می‌شود نسبت توقفیه باشد انتفاع سنخ الحکم همان مفهومی هست که ما می‌خواهیم ولی مشکل ما در بحث مفهوم وصف و مفهوم لقب این هست که اینها دالّ بر نسبت توقفیه نیستند فقط یک چیز را دارند اثبات می‌کنند اثبات می‌کند که زید مثلاً عالم عادل واجب الاکرام است «العالم العادل» واجب الاکرام است این جمله دالّ بر این هست که یک وجوب خاصی روی عالم عادل رفته خب به برهان عقلی ما می‌دانیم که این وجوب خاصی که روی عالم عادل رفته با انتفاع عدالت منتفی می‌شود حالا آن بحثهای قبلی را که در مورد شخص الحکم کردم که مراد مقداری هست که این جمله دالّ بر آن هست یا آن جعل هست یا آن ... آن را بگذارید کنار، قدر مسلم این جمله ما بر یک چیزی دلالت می‌کند دارد وجوبی که

روی عالم عادل هست حکایت می‌کند این وجوبی که روی عالم عادل رفته این وجوب خاص با انتفاع قید عدالت این وجوب هم منتفی است دیگر این واضح هست دیگر. ولی این را ما نمی‌خواهیم ما می‌‌خواهیم اثبات کنیم هیچ گونه وجوبی روی مطلق عالم نرفته به نحو سالبه جزئیه اینکه غیر عالم عادل اگر قرار باشد باشد غیر عالم عادل به طور کلی وجوب اکرام داشته باشد یعنی مطلق عالم وجوب اکرام داشته باشد این می‌گوید مخالف مفاد قضیه است این را چطوری می‌شود تحلیل کرد؟ وقتی شما نسبت توقفیه ندارید جمله‌تان جمله صرفاً یک نسبت هست اثبات وجوب بر روی عالم عادل هست چطور می‌‌خواهید اثبات کنید که عالم غیر عادل وجوب اکرام علی وجه الاطلاق ندارد؟ پاسخ مطلب این هست که اگر بخواهیم با برهان عقلی و استدلالات عقلی و امثال اینها مطلب را دنبال کنیم همین طور است یک برهانی برای اینکه سنخ الحکم منتفی است نیست ولی یک نکته‌ای هست آن این است که وقتی متکلّم دارد اخبار می‌دهد از اینکه یک چیزی واجب هست برایش مهم نیست که این وجوب به یک جعل هست به دو جعل هست علتش چی هست؟ یک دارد دو علت دارد؟ آنکه متعارف متکلّمین ناظر هستند اصل الوجوب برایشان مهم است. یعنی چی؟ ببینید بحث این است که اگر مثلاً عالم عادل یک وجوبی رویش رفته باشد عالم غیر عادل هم یک وجوب دیگری رفته باشد خب متکلّم می‌تواند بگوید العالم واجب الاکرام، آن مطلبی را که می‌خواهد ابلاغ کند رسانده مطلب بیشتر از آن هم رسانده دیگر نیازی نیست عادل را هم اضافه کند یعنی متعارفاً آن متکلّم صرفاً نمی‌خواهد از یک وجوب خاصی که در یک زمان انشاء کرده جعل کرده ملاک دارد حکایت کند وجوبی که روی عالم عادل رفته با وجوبی که روی عالم غیر عادل رفته برایش تفاوت ندارد علی السویه است درست است الان می‌خواهد حکم عالم عادل را بیان کند موردش هم دارد الان عالم عادل را مثلاً بیان می‌کند ولی خب اگر عالم را هم می‌گفت همان حکم عالم عادل را هم بیان کرده بود مع شیءٍ زائد. اینکه نخواهد آن اضافه را بیان کند نیاز به یک نکته دارد همین که گفت «العالم واجب الاکرام» همان مطلبی را که می‌خواست تفهیم کند تفهیم کرده بود یک چیزهای دیگری را هم

تفهیم کرده بود متعارفاً جایی قید عادل می‌آورند که «العالم واجب الاکرام» مقصودشان را افهام نکنند یعنی در جایی که «العالم واجب الاکرام» هم وافی به غرضشان باشد کلامی اضافه نمی‌کنند وقتی همان چیزی که می‌خواهد بیان کند در «العالم واجب الاکرام» هست اضافه کردن قید عادل برای چی هست؟ اینکه می‌‌گویند لغو است به خاطر همین است که همان مقصودش را «العالم واجب الاکرام» می‌رساند مع شیءٍ زائد رساندن آن شیء زائد که مضر که نیست. پس چه نکته‌ای دارد که آن قید عادل را این وسط اضافه کرده.

پرسش: ... پاسخ: نه متعارفاً نکته ندارد

پرسش: ... پاسخ: نه نه نکته‌ای ندارد یک موقعی هست در مقام بیان مثلاً یک حصه شدیدی هست آن متعلق ما به اصطلاح وجوب نیست وجوب شدید است وجوب شدید هم اختصاص دارد به عالم عادل، فرض این است که ما اصل الوجوب را می‌خواهیم بیان کنیم نه وجوب شدید را، اصل الوجوب، اصل وجوبی که روی عالم عادل رفته با «العالم واجب الاکرام» هم افهام می‌شد متکلّم آمده به جای اینکه «العالم واجب الاکرام» را تعبیر کند گفته «العالم العادل واجب الاکرام» اضافه کردن این چه نکته‌ای را ایجاد می‌کند؟ چی چی به ما یاد می‌دهد؟

پرسش: مخصوصاً که ممکن است توهم خلاف هم بیاورد ... پاسخ: به خاطر همین است که معمولاً در این طور جاها در مقام افهام هست توهم خلاف هم می‌آورد این است که بحث این هست که یک نوع دلالت عرفیه وجود دارد که اضافه کردن این قید نکته جدیدی اضافه می‌کند یعنی اگر این را نمی‌آورد مقصود را افهام نکرده بود همین اقتضاء می‌کند یک مفهوم فی الجمله‌ای برای جمله شکل بگیرد بله یک سری چیزهایی هست گاهی اوقات دیدم در همین بحث ما «إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ» بعضی‌ها می‌گویند که شاید آوردن قید فاسق برای روشن کردن وضعیت آن فسق ولید هست برای اینکه فسق ولید را تعیین کنند خب بحث این است که یک قضیه خارجیه را می‌خواست بگوید حالا فی الجمله ممکن بود چنین چیزی باشد ولی به نحو کلیه قضیه‌ای بگویند بعد برای فسق او مورد شخصیه

بخواهند بگوید عرفی نیست حتی در قضیه شخصیه هم همین طور است حالا اینکه قضیه کلیه است قضیه فرض کنید می‌گویم زید را احترام کن. حالا می‌گویم زیدی که چاق است احترامش کن هیچ خصوصیتی هم ندارد چاق بودنش ولی زید چاق را احترام کن خب برای اینکه اخبار بدهم که مورد شخصی ما چاق هم هست خب حالا این اخبار داخلت دارد در حکم شما؟ فرق این است که هیچ دخالتی ندارد یک موقعی دخالت ولو دخالت فی الجمله دارد خب بله. جایی که هیچ دخالتی ندارد اضافه کردن او غیر عرفی است تبیین چیزی هست که نیازی به او نیست یعنی ظاهر جمله این هست در مقام بیان چیزهایی هست که دخالت دارد اما حالا و راه معمولی بیان این جور جملات این است که بگوید آقا مورد شما فاسق است حالا آن را هم بعد بحث می‌کنند آیا واقعاً اینکه این اصل مطلب هم درست هست یا درست نیست؟ یک نکته‌ای هست بعداً در موردش اصلاً اصل این تفکر که اینجا برای بیان فسق ولید هست این مطلب ناتمامی هست اینها می‌دانستند ولید فاسق است نه اینکه نمی‌‌دانستند با جهل این رفتار را کرده آن را حالا بعداً یک صحبتی دارم من در موردش صحبت می‌کنم کلیةً این نکته را می‌خواهم عرض بکنم به طور متعارف یعنی آن روش متعارف در جایی که قید می‌آورند در غالب موارد قید آوردن به خاطر این هست که اگر این قید را نیاورند حکم را به طور عام ذکر بکنند این مطلبی را که می‌خواهد افاده بکند افاده نمی‌‌کند آن دو موردی را که حاج آقا استثناء می‌کردند جایی که از سؤال سائل هست حالا چرا مفهوم دلالت نمی‌‌کند طرف آمده گفته عالم عادل را اکرام کنم می‌گوییم «أکرم العالم العادل» چرا اینجا عالم عادل را ذکر کرده به دلیل اینکه تطابق بین سؤال و جواب خودش یکی از نکات عرفی است من ابتداءً قید عادل را نیاورم چون سؤال سائل عالم عادل داشته من هم عین هم می‌خواستم جواب بدهم خود این یک نکته عقلائی هست که بر طبق سؤال پاسخ را انسان بدهد این خودش یک نکته عقلائی هست که خیلی وقتها نیازی به جهت دیگر ندارد به خلاف بدوی. کسی که روایت بدوی هست قضیه بدویه موضوع و محمول را خود متکلّم دارد ترتیب می‌دهد تابع یک موضوع و محمول دیگری نیست اینجا حالا سائل تخیل مثلاً می‌کرده که عالم

عادل وجوب اکرام دارد این تخیل آیا متکلّم امضاء کرده تقریر کرده تقریر نکرده آنها یک بحثهای دیگر هست دلالت لفظی بر این دخالت وجود ندارد حالا بحث اینکه تقریر آن یک بحثهای دیگر هست گاهی اوقات می‌گویند ذهنیت سائل این بوده که مثلاً این قیدها فی الجمله دخالت داشته این است که باید متکلّم ردع می‌کرده ردع نمی‌کرده ما حالا به آن جنبه‌هایش کاری نداریم ولی از جهت دلالت لفظیه گاهی اوقات خود همین تطابق جواب و سؤال در موضوع و محمول یک نکته عرفیه است که همانی که سؤال کرده همان هم جواب می‌دهد به خصوص در جایی که با کلمه نعم گفته شده باشد تکرار نشده باشد این طوری واضح‌تر است سؤال می‌کند «هل اکرم العالم العادل» می‌گوییم «نعم» اینکه خیلی دیگر روشن‌تر است اگر تکرار هم کرده باشد گاهی اوقات تکرار به خاطر این است که دقیقاً همان مورد سؤال را چیز هست که می‌خواهد دقیقاً به خصوص در متکلّم‌های عادی برای اینکه افهام بکند که من مورد سؤال تو را کامل دریافتم کردم سؤال را یک بار دیگر تکرار می‌کنند که این چیز هست همچنین در مورد فرد خفی، فرد خفی چون احتمال داشته که اگر این فرد تخصیص به ذکر نمی‌‌داده آن عالم توهم انصراف از این فرد را دارد اگر همچنان می‌گفتند اگر می‌گفتند مثلاً به سادات احترام کن، احتمال داشته بگوید مراد از سادات، سادات فاسق نیست می‌گوید که سادات فاسق اکرام کن این آنجا فسق به خاطر این است که اگر سادات تنها ذکر می‌کرد شمولش نسبت به فاسق در محل تردید قرار می‌گرفت یک تصریحی را ذکر می‌‌کند به خاطر اینکه آن لغویت در آن وجود ندارد اگر این قید را نمی‌‌آورد جمله شما مقصود را نمی‌‌رساند یا به آن صراحتی که شما نمی‌رساند گاهی اوقات می‌رساند به نحو ظهوری می‌رساند می‌خواهم تصرح کنم که ظهور خب احتمال خلاف در آن هست هست من می‌خواهم که تصریح کنم که نکند اشخاص این ظهورات را انگیزه قرار بدهند برای اینکه بگویند احتمال خلاف هست و عمل نکنند و امثال اینها. خب اینها لغو نیست و عرفاً هم مانعی ندارد ولی این طور نکات اگر وجود نداشته باشد متعارفاً جمله در مقام، یعنی جایی که می‌خواهند اخبار کنند اخبار از طبیعی حکم است برایشان مهم نیست این حکم باشد یا آن

حکم دیگر باشد در جملات انشائیه شرعیه هم خیلی وقتها همین طور است حالا این باشد فردا وقت گذشته توضیح بدهم که ما اشکال کلی داریم در مفهوم‌گیری در جملات انشائیه آن اشکالات به نظرم در اشکالات شرعی چند جور پاسخ دارد آن را هم فردا إن‌شاءالله توضیح می‌دهم این بحث، این بحث خاصی دیگر ندارد و این مفهوم شرط هم من بحث مفهوم شرط، شهید صدر خیلی بحثهای مفصل و خوبی هم کرده ولی ما چون اصل مفهوم شرط را قائل نیستیم و مفهوم شرط را یک نکته‌‌های خاصی در موردش قائل هستیم مبنایمان را روی مفهوم شرط عرض می‌کنیم تطبیق به مورد می‌دهیم و یک اشاره‌کوتاهی به بعضی از نکات کلام شهید صدر می‌کنیم می‌خواهیم ردّ شویم خیلی نمی‌‌خواهیم روی بحثها.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»